**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021011**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما دو تا بحث اینجا داریم، یک بحث بحث تفاوت اخبار و انشاء، یک بحث مفاد جملۀ خبریه و جملۀ انشائیه، در تبیین مرحلۀ اوّل بحث را ابتدا اختصاص می‌دهیم به جایی که جملۀ خبریه یک اسنادی در ذهن متکلم گاهی اوقات. گاهی اوقات جملۀ خبریه در جایی هست که گوینده اعتقاد دارد به مضمون جملۀ خبریه، گاهی اوقات جملۀ انشائیه در موارد انشاء حقیقی، جملۀ طلبیه را در نظر بگیریم، جملۀ طلبیه در مواردی که طلب حقیقی وجود دارد، این دو تا جمله را ما با هم مقایسه می‌کنیم، جملۀ خبریه‌ای که همراه با اعتقاد گوینده هست با جملۀ انشائیه‌ای که همراه با طلب حقیقی هست، آن جاهایی که موارد طلب حقیقی نیست یا گوینده اعتقاد ندارد به مضمونش آن را بعدا، بعد از این که مفاد جملۀ خبریه و جملۀ انشائیه را صحبت کردیم آن را هم برمی‌گردیم در موردش صحبت می‌کنیم، فکر می‌کنم آن را بعدا صحبت کنیم مناسب‌تر باشد. ما عرض کردیم که مفاد جملۀ تام یک فعل نفسانی اسناد هست، یک سری، در نفس انسان یک فعل اسناد تحقق پیدا می‌کند، اسناد غیر از نسبت است، یعنی ما جوهر نسبت ناقصه با نسبت، چیزی که به نام نسبت تامه به کار می‌برند متفاوت است، نسبت تامه این هست که یک فعلی در نفس انسان تحقق پیدا می‌کند، آن فعل به وسیلۀ لفظ ازش حکایت می‌شود، حالا آن فعل می‌تواند فعل اسناد باشد، آن فعل می‌تواند فعل طلب باشد، به خلاف مواردی که نسبت ناقصه است به اصطلاح آقایان، نسبت ناقصه عرض کردیم آن چیزی هست که مفاهیم را به همدیگر منضم می‌کند، مفهوم‌های متعدد را تبدیل می‌کند به یک مفهوم واحد مرکب، نسبت ناقصه در مقام ترکیب مفاهیم به کار می‌رود و مفاهیم تصوری را به مفاهیم تصوری مرکب تبدیل می‌کند ولی نسبت تامه نه آن چیزی که نسبت تامه می‌گویند یک نوع فعلی از افعال نفسانی را محقق می‌کند، یعنی یک فعلی از افعال نفسانی در نفس متکلم شکل گرفته به وسیلۀ آن فعل را متکلم در هنگامی که آن فعل شکل گرفته جملۀ خبریه را به کار برده، یک طلب حقیقی در نفسش وجود دارد در هنگام آن طلب حقیقی آن جملۀ طلبیه را به کار می‌برند این اجمال قضیه که عرض کردم تفاوت جملۀ خبریه با جملۀ انشائیه هر دوی اینها حاکی از یک فعلی هستند ولی آن محکی‌شان گاهی اوقات خودش فعل حاکی است، گاهی اوقات آن محکی دیگر فعل حاکی نیست، و الا هر دوی اینها از یک نحو حکایت برخوردار هستند، هم جملۀ خبریه، هم جملۀ انشائیه، البته این حکایتی که می‌خواهم بگویم توضیح دارد که عرض می‌کنم، و صدق و کذب به اعتبار این نیست که، کذب کلام، صدق و کذب کلام به اعتبار آن محکی‌اش است، اگر محکی‌اش صادق باشد جمله صدق است، یعنی آن محکی‌اش اگر مطابق واقع باشد آن صدق است، اگر محکی‌اش مطابق واقع نباشد آن کذب است، ولی در جملات طلبیه چون اصلا محکی ندارد دیگر صدق و کذب در موردش معنا ندارد، این یک اجمالی، یک مقدار تفصیل بیشترش را در مرحلۀ دوم عرض می‌کنم، در مورد مرحلۀ دوم که مفاد جملۀ خبریه و جملۀ انشائیه هست ابتدا یک سری از بحث‌هایی که ما سابق در مورد وضع و پدیدۀ وضع می‌کردیم آنها را مرور کنیم برشان، شهید صدر وضع را، یعنی قرن اکید بین لفظ و معنا می‌دانند، که نتیجۀ این بحث این هست که علقۀ وضعیه را یک علقۀ تصوریه می‌دانند و هدف وضع را این می‌دانند که به وسیلۀ لفظ تصور معنا ایجاد بشود، و این معنا را هم در جملات افرادیه قائل هستند هم در جملات تامه قائل هستند، علقۀ وضعیه را یک علقۀ تصوریه می‌دانند، و دلالت کلام بر قصد متکلم را به سیاق و چیزهای دیگر می‌دانند و می‌گویند علقۀ وضعیه همان علقه‌ای هست که اگر این لفظ از متکلم غیر ذی شعور یا اصلا از جدار و غیر، اصلا چیز حاصل بشود، از یک شخصی سهوا، غفلة سر بزند، از یک غیر انسانی اصلا سر بزند یک معنایی به ذهن مخاطب می‌آید، علقۀ وضعیه ناظر به این جهت هست، آقای شهیدی وضع را طبق معنای شهید صدر معنا نمی‌کند، ولی علقۀ وضعیه را همین می‌داند، و دلالت وضعیه را دلالت تصوریه می‌داند. ما عرض می‌کردیم نه مطلب اینجور نیست، و علقۀ وضعیه تصدیقیه است، ما دو مرحله بحث داشتیم، یک مرحله بحث این است که در مفاهیم افرادیه یکی در مفاهیم جملات تام، در هر دویش ما علقۀ وضعیه را تصدیقیه می‌دانیم نه تصوریه به این معنا، عرض می‌کردیم وضع این بود که متکلم لفظ را به یک معنا نشانۀ برای معنا قرار بدهد، قالب برای معنا قرار بدهد. حالا به هر معنا که قبلا هم در موردش توضیح دادیم. به این معنا که هدف وضع این هست که لفظی که از متکلم ذی شعور سر می‌زند سبب شود که معنا به ذهن مخاطب خطور داده شود، علقۀ وضعیه بین لفظ صادر از متکلم ذی شعور و عالم به وضع و ملتفت به وضع و معناست، و علت دلالت لفظ بر معنا را هم این می‌دانستیم که متکلم چون در صدد سیر بر طبق روش واضع هست، چون می‌خواهد هدف واضع را عملی کند این نکته، این که متکلم در مسیر وضع کلام هست، بنابراین این لفظ را در جایی به کار برده است که این معنا بخواهد این معنا را افهام کند. البته یک چیزی شبیه معنای تعهد، البته تعهد یک ملازمۀ دائمیه‌ای برقرار می‌کرد، آن یا صیغه‌اش این بود که هر وقت من معنا را اراده کنم لفظ را بیاورم، یا هر وقت لفظ را بیاورم من معنا را اراده کنم، ما می‌گفتیم این درست نیست، چون اگر این باشد که هر وقت لفظ را بیاورم این معنای خاص را اراده کنم معنایش نفی اشتراک است، چون این لفظ را ممکن است یک بار این معنا را اراده کنم، یک بار معنای دیگر را اراده کنم، و اگر این معنا را بخواهم افهام کنم این لفظ را بیاورم، این لازمه‌اش نفی ترادف است، نه این نیست، ما می‌گوییم وضع این هست که این لفظ صلاحیت دلالت بر معنا پیدا کند، این لفظ بتواند نشانه‌ای بر معنا باشد نه ملازمه از ناحیۀ لفظ با معنا هست، نه ملازمه از ناحیۀ معنا نسبت به لفظ هست، این لفظ صلاحیت افهام این معنا را داشته باشد ولو لفظ دیگر هم همچین صلاحیت را داشته باشد، افهام این معنا به وسیلۀ این لفظ انجام بگیرد ولو این که افهام معنا به وسیلۀ لفظ دیگر هم بتواند انجام بگیرد. یک همچین تعهد ملازمه‌ای برقرار نیست، منشأ دلالت هم تعهد نفسانی نیست، منشأ دلالت این هست که متکلم در مسیر واضع می‌خواهد قدم بگذارد چون متکلم در مسیر واضع قدم می‌گذارد و قرینه هم بر تعیین مراد در جایی که لفظ و معنا بینشان، معنا متعدد باشد قرینۀ بر تعیین مراد هم قرار داده، از یک طرف قرینه بر تعیین، قرینۀ معینه به کار برده، از یک جهت هم در مسیر واضع دارد قدم می‌گذارد، برای تأمین هدف واضع این لفظ را به کار برده، همین معنا باعث می‌شود که این لفظ را که به کار برد این معنا را افاده کند، مثلا عرض کردم فرض کنید یک کسی که اسم بچه‌اش را می‌گذارد محمد من متکلم چون واضع اسم بچه‌اش را محمد گذاشته من این محمد را به کار بردم، محمد را به تبع واضع به دنبال، یعنی اقتداء به واضع کردم، متکلمی که اقتداء به واضع کند در استعمال این اقتداء به واضع منشأ دلالت لفظ بر معنا هست، و این اقتداء یک فعل اختیاری است، فقط در جایی که این لفظ از شخص مختار صادر بشود، مختار عالم به وضع قاصد اقتداء به واضع از اینها سر بزند. بله خیلی وقت‌ها در طول استعمالات عدیده یک نوع علقۀ تصوریه ایجاد می‌شود ولی آن هدف وضع نیست آن همیشگی هم نیست، دائمی هم نیست، غالبی است و آن یک مفهوم دیگری هست نتیجۀ وضع است، هدف وضع نیست، نتیجۀ وضع هست که یک علقۀ تصوریه، و الا آن چیزی که ابتداءً دلالت لفظ بر معنا را ایجاد می‌کند این است که متکلم در مقام پیروی از واضع هست، البته این طبیعتا باید احراز بشود، احراز باید بشود که متکلم به وضع عالم هست، متکلم در مقام پیروی از واضع هست، همینجوری این الفاظ را به کار نمی‌برد. بنابراین چون در این مقامات هست این لفظ دال بر این هست که متکلم قصد افهام آن معنا را دارد، چون وضع برای قصد افهام معنا ایجاد شده، هدف وضع قصد افهام معناست، این که حالا من مطلب را بازترش بکنم، این که ما می‌گوییم قصد افهام معنا یعنی این که این قصد افهام معنا که می‌گوییم در موارد مفاهیم افرادی و جملات تامۀ خبریه و جملات طلبیه و جملات انشائیه فرق دارد، اینها با همدیگر متفاوت است. جایی که مفهوم افرادیه باشد یک تصوری در ذهن متکلم شکل گرفته، متکلم می‌خواهد به مخاطب افهام کند که من این تصور در ذهنم شکل گرفته، در موارد تصدیق یک فعلی در ذهن متکلم شکل گرفته، متکلم می‌خواهد این که یک همچین فعلی در ذهنش شکل گرفته را به مخاطب افهام کند که یک همچین فعلی در ذهنش شکل گرفته، نمی‌خواهد خبر بدهد از این که این فعل، در مواردی که جملۀ خبریه به کار می‌رود، این جملۀ خبریه گاهی اوقات با اعتقاد گوینده همراه است، گاهی اوقات با شک گوینده همراه است، گاهی اوقات با اعتقاد عدم گوینده همراه است، ولی همۀ اینها یک جامعی دارد آن جامع، مرحوم آقای حاج شیخ بنابر نقل آقای اراکی، حالا من درر را نگاه نکردم، آقای اراکی در اصول فقه‌شان از مرحوم آقای حاج شیخ نقل می‌کنند که مفاد جملۀ خبریه تجزم به نسبت است، نه اعتقاد واقعی، جزم به نسبت، تجزمی که در موارد اعتقاد به نسبت و در موارد شک در نسبت و در موارد اعتقاد عدم وجود دارد، من حالا به جای تعبیر تجزم تعبیر دیگر را می‌کنم، ادعاء تحقق نسبت، ادعایی که هم در موارد اعتقاد واقعی باشد، به تعبیر دیگر من بگویم اخبار از وجود نسبت می‌خواهم بدهم این اخبار در واقع ناشی از این است که من یک ادعا می‌کنم که نسبت تحقق دارد این ادعا چه در ضمن اعتقاد واقعی باشد چه در ضمن شک و چه در ضمن اعتقاد عدم باشد من یک ادعاء تحقق نسبت می‌کنم و لفظ کاشف از این ادعاست و این ادعا حقیقی است توجه بفرمایید، دلالت لفظ بر این ادعا دلالت علت بر معلول است، سنخ این دلالت از سنخ دلالت امور تکوینیه است، امور تکوینی یک ناشی از وضع است، من می‌خواهم این را یک توضیحی بدهم، ببینید وضع این بود که ما می‌آییم بین به کار بردن لفظ و افادۀ یک معنا یک سببیت و علیت تکوینی ایجاد می‌کنیم، مرحوم آقای حاج شیخ در درر اشکال کرده بودند که لفظ نمی‌تواند دال بر علت تکوینی معنا باشد، چون علیت یک امری است نمی‌توانیم من ایجادش کنم، ما اشکالمان این بود که نه می‌توانیم علیت تکوینیه ایجاد کنیم، چرا؟ در جایی که من در مقام اقتدای به واضع هستم، اقتدای به واضع و پیروی کردن خط به واضع سبب می‌شود که من لفظ را که به کار می‌برم همراه با او یک معنایی را هم اراده کرده باشم، حالا چه معنای تصوری، چه معنای تصدیقی، پس لفظ من علت معنا هست، یعنی علت قصد معنا هست، یعنی سامع وقتی لفظ را از متکلم می‌شنود با توجه به آن مقام خاصی که از متکلم درک کرده است می‌داند متکلم در مقام اقتدای به واضع است، عالم به وضع است، چون در مقام اقتدای به واضع هست و در مسیر تحقیق هدف واضع قدم گذاشته است لفظش از قصد معنا، قصد افهام معنا حکایت می‌کند، یا از آن فعلی که در نفس گوینده تحقق دارد حکایت می‌کند، این حکایت حکایت تکوینی است، علیت تکوینی است، بنابراین آن فعلی که این لفظ از او حکایت می‌کند آن فعل ادعای نسبت است، این معنایی که مرحوم آقای خویی تعبیر می‌کنند که معنای درستی هم هست، من می‌خواهم بگویم که روح مطلبی که مرحوم آقای خویی دارند که ایشان می‌فرماید معنای جملۀ خبریه قصد اخبار است، و معنای جملۀ انشائیه قصد ابراز یک معنای نفسانی است، این مطلب در موارد اخبار و در موارد طلب درست است، یعنی الفاظ را کنار بگذاریم، چون یک سری چیزهایی وجود دارد، الفاظی این وسط وجود دارد آن این است که حالا می‌گویم آن الفاظ چی است که باید کنار گذاشته بشود، روح قضیه این هست که ما لفظ را که به کار می‌بریم این لفظ دال تکوینی بر قصد متکلم، در موارد مفاهیم افرادی دال بر قصد اخطار آن معنای افهامی به ذهن متکلم است، در موارد جملات تامه یک خبریه دال بر قصد اخبار ثبت نسبت در خارج یا لا ثبوت نسبت در خارج است، در موارد جملات انشائیه دال تکوینی بر این که یک صفت نفسانی در نفس متکلم وجود دارد، فقط این توضیحی می‌خواهد، آن توضیح این است که آن صفت نفسانی که در نفس متکلم هست حتما طلب حقیقی نیست، طلب ادعایی ممکن است باشد، ببینید یک امر وجدانی هست که این امر وجدانی مرحوم آخوند را وادار کرده به این که یک چیزی به نام وجود انشائی تصویر کند، آن این است مرحوم آخوند می‌فرمایند که بالوجدان در مواردی که جملۀ طلبیه همراه با طلب حقیقی هست و مواردی که جملۀ طلبیه به قصد مثلا تحکم طرف هست یا در موارد تاجیز، تسخیر آن معانی مختلف که برای طلب می‌گویند، معنای طلب یکی است، ایشان به خاطر همین یک چیزی به نام طلب انشائی تصویر کرده، طلب انشائی که با لفظ ایجاد می‌شود، لفظ منشأ ایجاد آن طلب هست، این را ایشان تصویر کردند، به نظر می‌رسد که نه مطلب اینجور نیست، یک مقداری از مطلبش درست است یک مقداری از مطلبش درست نیست، آن این است که در مواردی که طلب، استعمال صیغۀ طلبیه به خاطر وجود طلب حقیقی در نفس هست و در مواردی که به خاطر وجود طلب حقیقی نیست و انگیزه چیز دیگری هست در همۀ این موارد استعمال یک استعمال است، ولی نه این که یک چیزی به نام طلب انشائی داریم، ادعاء الطلب هست، ادعای طلب با لفظ ایجاد نشده، ادعای طلب لفظ محکی صیغۀ طلبیه است و این اشکالی که آقایان می‌کنند که مگر لفظ می‌تواند یک چیزی را ایجاد کند؟ درست هم هست، لفظ مگر وجود حقیقی دارد؟ معنا ندارد که لفظ آن وجود را ایجاد کند، امر حقیقی تابع چیزهای خودش است، علل خودش است، طلبی که در نفس متکلم شکل می‌گیرد تابع این هست که عوامل طلب ایجاد بشود، ادعای طلب هم که ما می‌گوییم نه از لفظ ایجاد می‌شود، لفظ حاکی از آن است، ولی دلالت لفظ بر این صفت یک دلالت تکوینیه است، ببینید نکته‌ای که می‌خواهم رویش تکیه کنم این نکته هست به نظر می‌رسد که اوّلا بین جملات انشائیه با جملات طلبیه و جملات خبریه باید فرق گذاشت، مفاد الفاظ یعنی جملات، جملات بعضی‌هایشان مفاد ایقاعی دارند، بعضی‌هایشان مفاد ایقاعی ندارند، ایقاعی یعنی همان ایجادی، آن چیزی که ایجادی هست یعنی خود لفظ یک معنایی را ممکن است ایجاد کند، کجا؟ جایی که آن معنا اعتباری باشد، معنا اگر اعتباری باشد من می‌توانم با لفظ معنای اعتباری را ایجاد کنم، من در عالم نفس خودم می‌گویم هر وقت من لفظ را ادا کردم یک معنا را اعتبار کرده باشم، اشکال ندارد، من یک حقیقت اعتبار یک قضیۀ شرطیه است، شرط قضیه را ممکن است من تلفظ به لفظ قرار بدهم، می‌گویم هر وقت من در عالم نفس خودم این امر را اعتبار می‌کنم که هر وقت لفظ را تلفظ کردم به قصد ایجاد من اعتبار کردم ملکیت مشتری را، پس بنابراین آقای خویی اینجا در جملات انشائیه یعنی انشاء بیع، انشاء ملکیت، انشاء طلاق، ایشان می‌گوید این ابراز صفت نفسانی است، کأنّ یک صفت نفسانی یک اعتبار نفسانی وجود دارد من این صفت نفسانی را ابراز می‌کنم، این مطلبی که مرحوم آقای خویی فرموده هم درست است هم غلط است، من یک صفت نفسانی در نفس خودم وجود دارد آن صفت نفسانی اعتبار است، این اعتبار در نفس من وجود دارد ولی این اعتبار به نحو قضیۀ شرطیه است، این قضیۀ شرطیه شرطش تحقق لفظ است، بدون تحقق لفظ این قضیۀ شرطیه فعلیت پیدا نمی‌کند، ببینید یک چیز وجدانی ما داریم آن این است که من که، اوّلا این نکته را عرض بکنم، ما انشاء را با طلب جدا می‌دانیم، حالا به جای اینکه ما انشاء تعبیر بکنیم ما سه جور مفاد داریم، یک اخبار، یک ایقاع، یک طلب، ایقاع که بعضی از این ایقاع به انشاء یاد می‌کنند این ایقاع در موارد جملات بعتُ، اشتریتُ و طلّقتُ امثال اینها به کار می‌رود. وجدانا در مواردی که اثر بر بیعتُ و اشتریتُ عقلاءً و شرعا بار نمی‌شود من یک اعتبار شخصی دارم، بنابراین این مسلکی که مرحوم آخوند بهش ملتزم می‌شوند درست است نه مسلکی که آقای روحانی به مشهور نسبت می‌دهد، یک.

نکتۀ دوم این که وجدانا آن معنای اعتباری در تحققش لفظ دخالت دارد.

نکتۀ سوم این که وجدانا یک صفت نفسانی ورای لفظ هم وجود دارد که لفظ از او حکایت می‌کند، یعنی ما می‌خواهیم سه تا مسلک را در هم بیامیزیم و بگوییم هر یک از این مسالک از واقعیت بهره‌ای دارند، یکی مسلک مرحوم آخوند که می‌فرمایند که متوقف نیست جملات ایقاعیه به این که اعتبار شرعی یا اعتبار عقلایی وجود داشته باشد، در مواردی که اعتبار شرعی و اعتبار عقلایی وجود ندارد هم انشاء تحقق دارد، این یک، این مطلب کاملا درست است.

نکتۀ دوم این که این جملات ایقاعی هستند به یک معنایی، ابراز ما فی النفس هم هستند به یک معنایی. یعنی هم معنای مرحوم آخوند درست است که اینها ایجادی هستند، هم معنای مرحوم آقای خویی درست است که این ابراز ما فی النفس هستند، ولی به چه معنا؟ ما یک اعتبار به نحو قضیۀ شرطیه داریم، این اعتبار در نفس متکلم است، یک اعتبار فعلی داریم، این اعتبار فعلی به وسیلۀ لفظ ایجاد می‌شود، چطور؟ چون در آن اعتباری که در نفس متکلم است موضوعش تلفظ به لفظ است، این را می‌خواهم بگویم.

**شاگرد:** شرطش یا موضوعش؟

**استاد:** موضوع یا شرط، آن مهم نیست، موضوع که می‌خواهم بگویم چون آن را ممکن است به نحو قضیۀ حملیه تصویر کنید، ممکن است به نحو قضیۀ شرطیه تصویر کنید، موضوع که می‌خواهیم بگوییم، موضوع با شرط اینجا یکی است، بستگی به نحوۀ ارائۀ قضیه است، بحث سر این هست که محصّل عرض ما این هست که ما یک اعتبار شرطی در نفسمان داریم، این اعتبار شرطی در نفس موضوعش این است که من در نفس خودم اعتبار کرده‌ام که هر وقت تلفظ به این لفظ کنم آن معنا را اعتبار کرده‌ام، بنابراین من با تلفظ به لفظ بعتُ و اشتریتُ ملکیت را اعتبار می‌کنم، لفظ دخالت دارد در آن اعتبار، ولی دخالت از سنخ دخالت تحقق شرط در فعلیت قضیۀ شرطیه، در اصل آن اعتبار دخالت ندارد، اعتبار یک قضیۀ شرطیه است، آن قضیۀ شرطیه ورای لفظ است، در نفس متکلم شکل می‌گیرد، این که آقای خویی می‌گویند لفظ ابراز ما فی المعناست درست است، ابراز یک صفت نفسانی است، ولی آن صفت نفسانی یک قضیۀ شرطیه است و آن قضیۀ شرطیه شرطش تلفظ به لفظ خاصتا به این تحقق المعناست، بنابراین هم مسلک مرحوم آخوند درست است که می‌گویند ایقاعی است، ایقاع نسبت به چی؟ نسبت به مرحلۀ فعلیت، یعنی به وسیلۀ لفظ آن فعلیت تحقق پیدا می‌کند، هم مسلک مرحوم آقای خویی درست است که صیغ انشائیه مبرز یک صفت نفسانی هستند، آن صفت نفسانی چی است؟ آن قضیۀ شرطیه یعنی مرحلۀ جعل، ما یک مرحلۀ جعل داریم، یک مرحلۀ مجعول، نسبت به مرحلۀ مجعول ایقاعی است، نسبت به مرحلۀ جعل ابرازی است، این محصل عرض ما، حالا وقت گذشته این را فردا بیشتر توضیح می‌دهم. به نظر می‌رسد که خیلی وقت‌ها این نکته را من بارها شاید عرض کرده باشم یک امور وجدانی هست اختلافات آقایان در این هست که هر کدام قسمتی از یک امر وجدانی را گرفته‌اند آن قسمت را بسط دادند و سایر نکات وجدانی مغفول عنه واقع شده و الا این مبانی هر کدام قسمتی از واقعیت را در بر دارد، حالا این را من باز فردا توضیح می‌دهم. محصل عرض من حالا این جمعبندی بکنم، به نظر می‌رسد که این معنایی ایقاعی در موارد طلب نیست، ما تقسیم بندی سه گانه باید بکنیم، این تقسیم بندی که مرحوم شیخ رضی فرمودند که جملات یا خبریه است یا ایقاعیه است یا طلبیه، جملات ایقاعیه غیر از طلبیه است، در موارد ایقاعیه و طلبیه هر دوشان در یک جهت مشترک هستند، و آن ابراز یک صفت نفسانی است، البته اصلا ابراز صفت نفسانیه جامع بین همۀ موارد چیز هست حالا تعبیر بهتر بگویم، ابراز صفت نفسانیه در همۀ جملات وجود دارد، چه جملۀ خبریه، چه جملۀ ایقاعیه، چه جملۀ طلبیه، همۀ اینها ابرازی‌اند، ولی یکی از اینها ابراز فعل حاکی است، یکی ابراز فعل غیر حکایی است، این را حالا فردا بیشتر توضیح می‌دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد